

إضاعة روشنگری

﴿ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنُّهُ حَتَّىٰ حِينٍ﴾ (یوسف: ۳۵).

«پس با آن نشانه‌ها که دیده بودند، تصمیم کردند که چندی به زندانش بیفکنند».

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنَ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾ (غافر: ۳۴).

«و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد و شما از آنچه آورده بود، همچنان در شک می‌بودید. چون یوسف بمرد، گفتید: خداوند پس از او دیگری پیامبری نخواهد فرستاد؛ خدا گزاف‌کارِ شک‌آورنده را اینگونه گمراه می‌سازد».

الآيات التي رافقت يوسف ع بإذن الله لم تكن عصا تتحول أفعى، ولم تكن يداً تشع نوراً ولم تكن بحراً ينشق، بل كانت قميصاً أظهر حق يوسف ع وكانت توفيقاً وتسديداً إلهياً لمسيرة يوسف ع، فمن هم وكم هم الذين يرون أن القميص الذي تمزق بل تمزقه بالذات كان آية؟ وأين هم الذين يرون توفيق وتسديد الله ليوسف ع ليعرفوا انه مرسل من الله سبحانه؟ تلك الآيات رافقت يوسف وراها أولئك الذين رافقوا مسيرة يوسف ع، ولكنهم لم يروها كآيات، وكان أن قرروا ﴿مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنُّهُ حَتَّىٰ حِينٍ﴾.

آیات و نشانه‌هایی که با اجازه‌ی خداوند همراه یوسف ع بودند، عصایی نبود که تبدیل به مار شود، دستی نبود که نورانی شود و دریایی نبود که شکافته شده باشد، بلکه پیراهنی بود که حق یوسف ع را آشکار می‌کرد و توفیق و تسدیدی الهی برای مسیر یوسف ع بود. چه کسانی و چه تعداد هستند، آنان که می‌بینند لباسی که پاره شد و به عبارت بهتر پاره‌اش کردند، به خودی خود، آیه و نشانه‌ای باشد؟ کجا هستند آنان که توفیق و تسدید خداوند برای یوسف ع را

ببینند تا بدانند که او فرستاده‌ای از سوی خداوند سبحان است؟ آن آیات و نشانه‌ها همراه یوسف بود و کسانی که همراه مسیر یوسف ع بودند، آنها را دیدند، ولی نه به عنوان آیات و نشانه‌ها؛ چرا که چنین گفتند: «(با آن نشانه‌ها که دیده بودند، تصمیم کردند که چندی به زندانش بیفکنند)».

عن أبي جعفر ع في قوله: ﴿ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّةً حَتَّىٰ حِينٍ﴾، (فَالآيَاتِ شَهَادَةُ الصَّبِيِّ وَالْقَمِيصِ الْمَخْرُقِ مِنْ دَبْرٍ وَاسْتَبَاقَهُمَا الْبَابُ حَتَّىٰ سَمِعَ مَجَادِبَتَهَا إِيَّاهُ عَلَى الْبَابِ فَلَمَّا عَصَاها فَلَمْ تَزَلْ مَلْحَةً بِزَوْجِهَا حَتَّىٰ حَبَسَهُ، ﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ﴾ (يوسف: ٣٦)، يقول: عبدان للملك احدهما خباز والآخر صاحب الشراب والذي كذب ولم ير المنام هو الخباز) (تفسير القمي: ج ٢ ص ٣٤٤).

ابو جعفر امام باقر ع در مورد این سخن خداوند «(پس با آن نشانه‌ها که دیده بودند، تصمیم کردند که چندی به زندانش بیفکنند)» فرمود: «نشانه‌ها، شهادت کودک و لباس پاره شده از پشت و رفتن آن دو به سمت درب می‌باشد تا آنجا که علاقه‌مندی آن زن نسبت به ایشان را از پشت در شنید. وقتی گیر افتاد، مرتب به همسرش اصرار می‌کرد، تا اینکه او را به زندان افکند. «(دو جوان نیز با او به زندان افتادند)» می‌فرماید: دو بنده‌ی پادشاه بودند؛ یکی از آنها نانوا و دیگری مسؤول شراب بود. فردی که دروغ گفت و خواب ندید، آن نانوا بود».

لم تكن هذه الآيات هي كل ما رافق دعوة ومسيرة يوسف ع، بل ما جاء به كل الأنبياء المرسلين (عليهم السلام) كدليل على الدعوة الإلهية التي كلفوا بها، جاء به يوسف ع، فهو ع لم يكن شاذاً عن المرسلين وعن طريقهم الواحد للدلالة على رسالاتهم، ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ﴾ (الأحقاف: ٩). طريقهم المبين (الوصية أو النص، العلم والحكمة، راية البيعة لله أو الملك لله أو حاكمية الله)، هذه الآيات الثلاث البينة جاء بها يوسف ع ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ﴾.

این آیات و نشانه‌ها، تمام آنچه همراه دعوت و مسیر یوسف ع بود، نبود؛ بلکه یوسف ع هر آنچه همه‌ی پیامبران فرستاده‌شده (عليهم السلام) به عنوان دلیل

بر دعوت الهی که بر آن تکلیف شده بودند، آوردند، با خود آورده بود. ایشان جدای از فرستادگان و راه یکسان آنان برای دلالت بر رسالتشان، نبود: «(بگو: من از میان دیگر پیامبران بدعتی تازه نیستم)». راه آشکار آنان «وصیت یا نص، علم و حکمت، پرچم بیعت از آن خداوند است (البیعت لله) یا فرمان‌روایی برای خدا است (الملك لله) یا حاکمیت خداوند (حاکمیت الله)» می‌باشد. یوسف ع این نشانه‌های آشکار سه‌گانه را با خود آورد. «(و یوسف پیش از این با دلایل روشن بر شما مبعوث شد)».

وقبل أن نعرف كيف ومتى وأين جاء بها يوسف ع، نحتاج إلى معرفة ما تمثله هذه الأمور الثلاثة في خط الدعوة الإلهية عموماً. پیش از آنکه بدانیم یوسف ع چگونه، چه هنگام و کجا آنها را آورد، باید ببینیم در خط سیر کلی دعوت الهی، این موارد سه‌گانه چگونه تمثیل می‌یابند.

قال تعالى: ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْا كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى السَّعِيرِ * وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ (لقمان: ۲۰-۲۲).

حق تعالی می‌فرماید: «(آیا ندیده‌اید که خدا هر چه را که در آسمان‌ها و زمین است رام و مسخر شما کرده است و نعمت‌های خود را چه آشکار و چه پنهان، به تمامی بر شما ارزانی داشته است؟ در حالی که پاره‌ای از مردم بی هیچ دانشی یا راهنمایی و کتاب روشنی، درباره‌ی خدا جدال می‌کنند * و چون به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند: نه، ما از آیینی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم اگر چه شیطان آنها را به عذاب آتش فراخوانده باشد * هر که روی خویش به خدا کند و نیکوکار باشد، هر آینه به دستگیره‌ی استواری چنگ زده است، و پایان همه کارها به سوی خداوند است)».

دعوة الحق لا يمكن أن تكون وحدها، دون وجود دعوات باطلة تعارضها، فمنذ اليوم الأول الذي كان فيه نبياً يوصي لمن بعده بأمر الله

سبحانه، وجدنا مدعياً مبطلاً يعارض دعوة الحق، فآدم ع أول أنبياء الله مبعثاً يوصي لهابيل ع، ويقوم قابيل بمعارضة دعوة الحق، وادعاء حق الخلافة، وحتى القربان الذي كان الفيصل في تحديد وصي آدم ع، لم يقبل به قابيل كآية دالة على هابيل وصي آدم، وأقدم قابيل على تهديد هابيل الوصي، ثم قتله دون تردد أو خوف من الله سبحانه: ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدَيْ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * أَنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الخَاسِرِينَ﴾ (المائدة: ۲۷-۳۰).

غير ممکن است دعوت حق بدون اینکه دعوت‌های باطلی در تعارض با آن باشند، تنها و یگانه باشد. از همان روز اول که پیامبری بود که به دستور خداوند سبحان به شخص پس از خودش وصیت نماید، مدعی باطلی را می‌بینیم که با دعوت حق مخالفت می‌کند. آدم ع اولین پیامبران مبعوث‌شده‌ی خداوند بود که به هابیل ع وصیت نمود و قابیل به مخالفت با دعوت حق برخاست و ادعای حق خلافت و جانشینی نمود، و حتی قابیل، قربانی که فیصله دهنده‌ی موضوع مشخص کردن وصی آدم ع بود را به عنوان دلیل و نشانه‌ای برای هابیل وصی آدم، نپذیرفت و اقدام به تهدید قابیل وصی نمود و پس از آن، بدون هیچ تردید یا ترسی از خداوند سبحان، او را به قتل رسانید: «(و خبر راستین دو پسر آدم را برایشان بخوان، آنگاه که قربانی کردند، از یکیشان پذیرفته آمد و از دیگری پذیرفته نشد. گفت: تو را خواهم کشت. گفت: خداوند فقط قربانی پرهیزگاران را می‌پذیرد * اگر تو بر من دست گشایی تا مرا بکشی، من بر تو دست نگشایم که تو را بکشم؛ من از خدا که پروردگار جهانیان است می‌ترسم * می‌خواهم که هم گناه مرا به گردن گیری و هم گناه خود را تا از دوزخیان گردی که این است پاداش ستم‌کاران * نفسش او را به کشتن برادر ملزم نمود. پس او را کشت و از زیان‌کاران گردید)».

وهذا حصل مع يوسف ع لما حسده إخوته.

چنین واقعه‌ای برای یوسف ع وقتی برادرانش به او حسادت ورزیدند، روی

داد.

بل وجرى مع كل الأوصياء (عليهم السلام)، فكما أن الله سبحانه وتعالى يصطفي رسله، كذا فإن إبليس (لعنه الله) يختار من جنده من يعارض دعوة الحق.

و حتى بر همه‌ی اوصیا نیز جاری شده است. همان طور که خداوند سبحان و متعال فرستادگانش (عليهم السلام) را برمی‌گزیند، ابلیس (لعنت الله) از بین سربازانش کسی را انتخاب می‌کند تا با دعوت حق مخالفت کند.

فالله سبحانه وتعالى يختار هابيل ع، وإبليس (لعنه الله) يختار قابيل ليعارض داعي الله، والله يختار محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم)، وإبليس يختار مسيلمة وسجاح والأسود وغيرهم ليعارضوا داعي الحق محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم).

خداوند سبحان و متعال، هابیل را انتخاب می‌کند و ابلیس (لعنت الله) قابیل را، تا با دعوت کننده به سوی خداوند، مخالفت ورزد. خداوند، محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را انتخاب می‌کند و ابلیس، مسیلمه، سجاح، أسود و سایرین را انتخاب می‌کند تا با دعوت کننده‌ی حق، حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) مخالفت کنند.

وهنا أوجه السؤال: هل يُعذر من ترك اتباع محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) بحجة وجود أكثر من دعوة في الساحة، وأنه لا يستطيع تمييز المحق من المبطل!!!؟

حال با پرسشی روبه‌رو می‌شویم: آیا عذر کسی که با بهانه‌ی وجود داشتن بیش از یک دعوت در میدان و اینکه او نمی‌تواند دعوت حق را از باطل تشخیص دهد و پیروی از حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را ترک گوید، پذیرفتنی است!!!؟

والحق، إنه لا يعذر ويكون مصيره إلى جهنم تماماً كأولئك الذين اتبعوا من ادعوا النبوة أو الرسالة كذباً وزوراً.

حقیقت این است که عذر و بهانه‌ی این فرد پذیرفته نیست و عاقبتش جهنم است؛ همچون تمامی کسانی که از اشخاصی پیروی نمودند که از روی دروغ و روی‌گردانی از حق، ادعای پیامبری یا رسالت نمودند.

ثم هل ان الله سبحانه وتعالى وضع قانوناً يعرف به داعي الحق في كل زمان وهو حجة الله على عباده وخليفة الله في أرضه وطاعته طاعة الله ومعصيته معصية الله، والإيمان به والتسليم له هو الإيمان بالله والتسليم لله والكفر به والالتواء عليه، هو الكفر بالله والالتواء على الله.

حال آيا خداوند سبحان و متعال، قانونی وضع کرده است که دعوت کنندهی حق در هر زمان، به وسیلهی آن شناخته شود؟ کسی که حجت خداوند بر بندگان و خلیفه و جانشین او در زمینش می باشد و اطاعت از او، اطاعت از خداوند و سرپیچی از او، سرپیچی از خداوند محسوب می شود، و ایمان آوردن به او و تسلیم شدن به او، ایمان آوردن به خداوند و تسلیم خداوند شدن به او است، و کُفر به او و روی گردانی از او، کفر به خداوند و روی گردانی از او می باشد.

أم أن الله ترك الحبل على الغارب (حاشاه سبحانه وتعالى) وهو الحكيم المطلق وقدر كل شيء فأحسن تقديره، ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ (الرعد: ٨)، وهو ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (سبا: ٣).

یا اینکه خداوند ریسمان را بر پشت شترش انداخته است؟! (از او سبحان و متعال، بسی به دور است) و حال آنکه او حکیم مطلق است و هر چیزی را مقداری قرار داده و چه نیکو تقدیر فرموده است: «(و هر چیز را نزد او مقداری معین است)» و او «(آن دانای غیب که به قدر ذره ای یا کوچک تر از آن و یا بزرگ تر از آن در آسمان ها و زمین از او پنهان نیست، و همه در کتابی آشکار آمده است)».

فالنتيجة، أن مقتضى الحكمة الإلهية هو وضع قانون لمعرفة خليفة الله في أرضه في كل زمان، ولا بد أن يكون هذا القانون وضع منذ اليوم الأول الذي جعل فيه الله سبحانه خليفة له في أرضه، فلا يمكن أن يكون هذا القانون طارئاً في إحدى رسالات السماء المتأخرة عن اليوم الأول، لوجود مكلفين منذ اليوم الأول، ولا أقل أن القدر المتيقن للجميع هو وجود إبليس كمكلف منذ اليوم الأول، والمكلف يحتاج هذا القانون لمعرفة صاحب الحق

الإلهي، وإلا فإنه سيعتذر عن اتباع صاحب الحق الإلهي بأنه لم يكن يستطيع التمييز، ولا يوجد لديه قانون إلهي لمعرفة هذا الخليفة المنصب من قبل الله سبحانه وتعالى.

نتيجة اینکه حکمت الهی اقتضا می‌کند قانونی برای شناخت خلیفه و جانشین خداوند در زمین و در هر زمان قرار داده شود و الزاماً این قانون باید از همان روز اولی که خداوند سبحان خلیفه‌اش را در زمینش قرار داده است، وضع شده باشد. با وجود مکلفان از همان روز اول که حداقل همه بر این موضوع اتفاق نظر دارند که ابلیس از همان روز اول به عنوان یک شخص مکلف وجود داشته است، این قانون نمی‌تواند در یکی از رسالت‌های بعدی آسمانی رها شده باشد؛ در حالی که مکلف برای شناخت صاحب حق الهی به این قانون نیازمند است! در غیر این صورت، او از دنباله‌روی از صاحب حق الهی معذور خواهد بود؛ چرا که قادر نبوده است تا تمایزی قایل شود و قانونی الهی برای شناخت این خلیفه‌ای که از سوی خداوند سبحان و متعال منصوب شده است، در دست نداشته است!

والقدر المتيقن للجميع حول تاريخ اليوم الأول الذي جعل فيه الله خليفة له في أرضه هو:

آنچه همه درباره‌ی پیشینه‌ی روز اولی که خداوند خلیفه و جانشینش را در زمینش قرار داد، اتفاق نظر دارند، این است که:

۱- إن الله نص على آدم وانه خليفة في أرضه بمحضر الملائكة ع وإبليس.

۱- خداوند در حضور فرشتگان و ابلیس به آدم تصریح فرمود؛ اینکه او خلیفه و جانشینش در زمینش می‌باشد.

۲- بعد أن خلق الله آدم ع علمه الأسماء كلها.

۲- پس از اینکه خداوند، آدم ع را آفرید، همه‌ی نام‌ها را به او تعلیم داد.

۳- ثم أمر الله من كان يعبده في ذلك الوقت الملائكة وإبليس بالسجود لآدم.

۳- سپس خداوند به همه‌ی کسانی که در آن هنگام او را می‌پرستیدند یعنی فرشتگان و ابلیس، دستور داد به آدم سجده کنند.

قال تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (البقرة: ۳۰)، ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (البقرة: ۳۱)، ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (الحجر: ۲۹)، ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾ (الكهف: ۵۰).

حق تعالی می‌فرماید: «(و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم. گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟! گفت: آنچه من می‌دانم، شما نمی‌دانید)» ، «(و تمام نام‌ها را به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید مرا به نام‌های این چیزها خبر دهید)» ، «(چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید)» و «(و آنگاه که به فرشتگان گفتیم که آدم را سجده کنید، همه جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سربر تافت سجده کردند. آیا او و فرزندانش را به جای من به دوستی می‌گیرید، حال آنکه دشمن شمايند؟ ظالمان بد چیزی را به جای خدا برگزیدند)».

هذه الأمور الثلاثة هي قانون الله سبحانه وتعالى لمعرفة الحجة على الناس وخليفة الله في أرضه وهذه الأمور الثلاثة قانون سنَّه الله سبحانه وتعالى لمعرفة خليفته منذ اليوم الأول، وستمضي هذه السنة الإلهية إلى انقضاء الدنيا وقيام الساعة.

این موارد سه‌گانه قانون خداوند سبحان و متعال برای شناخت حجت بر مردم و جانشین خداوند در زمینش می‌باشد. این موارد سه‌گانه قانونی است که خداوند سبحان و متعال برای شناخت خلیفه و جانشینش از همان روز اول،

سنت قرار داده است و این سنت الهی تا پایان دنیا و بر پا شدن ساعت ادامه خواهد داشت.

﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (الأحزاب: ۶۲).

«این سنت خداوندی است که در میان پیشینیان نیز بود و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت».

﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (الفتح: ۲۳).

«این سنت خداوند است که از پیش چنین بوده، و در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت».

کما أنه وببساطة: أي إنسان يملك مصنعا أو مزرعة أو سفينة أو أي شيء فيه عمال يعملون له فيه، لابد أن يُعَيَّن لهم شخصاً منهم يرأسهم، ولا بد أن ينص عليه بالاسم وإلا ستعمّ الفوضى، كما لابد أن يكون أعلمهم وأفضلهم، ولا بد أن يأمرهم بطاعته ليحقق ما يرجو، وإلا فإن قصر هذا الإنسان في أي من هذه الأمور الثلاثة فسيجانب الحكمة إلى السفه، فكيف يُجوز الناس على الله ترك أي من هذه الأمور الثلاثة وهو الحكيم المطلق؟!!

یک مثال ساده: اگر انسانی کارخانه یا مزرعه یا یک کشتی یا هر چیز دیگری داشته باشد که در آن کارگرانی باشند که برایش کار می‌کنند، باید شخصی را معین نماید تا ریاست آنان را بر عهده گیرد و باید او را به اسم معرفی کند، وگرنه هرج و مرج و بی‌نظمی به وجود خواهد آمد. به علاوه این شخص، باید داناترین و برترین آنها باشد و چاره‌ای ندارد از اینکه به آنها دستور بدهد که از او اطاعت کنند تا آنچه انتظار دارد، تحقق یابد. اگر این انسان در هر کدام از این موارد سه‌گانه کوتاهی کند، حکمتش به سفاهت و حماقت متمایل می‌شود. حال چگونه مردم مجاز می‌دانند که خداوند حتی یکی از این موارد سه‌گانه را ترک گوید؟! در حالی که او حکیم مطلق می‌باشد!

وإذا تعرضنا إلى هذا القانون الإلهي بشيء من التفصيل نجد أن النص الإلهي على آدم ع تحول إلى الوصية لعله وجود الخليفة السابق، فهو

ينص على من بعده بأمر الله سبحانه وتعالى، وهذا من ضمن واجبه كخليفة لله في أرضه قال تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ (النساء: ٥٨).

حال اگر در خصوص این قانون الهی با کمی تفصیل بیشتر دقت کنیم، می بینیم که این نص و تصریح الهی بر آدم ع، به دلیل وجود خلیفه و جانشین پیشین، به وصیت تبدیل می شود. ایشان به دستور خداوند سبحان و متعال به مابعد خودش تصریح می کند. بنابراین او (حضرت آدم ع) به عنوان جانشین خداوند در زمینش است، به دستور خداوند سبحان و متعال، جانشین پس از خودش را اعلام می کند، که این عمل، از واجبات خلیفه ی خداوند در زمینش، می باشد. حق تعالی می فرماید: «(خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانشان بازگردانید)».

أما تعليم الله سبحانه لآدم الأسماء فالمراد منه معرفته بحقيقة الأسماء الإلهية، وتحليه بها وتجليها فيه، ليكون خليفة الله في أرضه. وهو ع أنبا الملائكة بأسمائهم أي عرفهم بحقيقة الأسماء الإلهية التي خلقوا منها، فالله سبحانه عرف آدم كل الأسماء الإلهية وبحسب مقامه ع، أما الملائكة فلم يكن كل منهم يعرف إلا الاسم أو الأسماء التي خلق منها، وبهذا ثبتت حجية آدم ع عليهم بالعلم والحكمة.

اما منظور از تعليم دادن اسما (نامها) توسط خداوند به آدم ع، شناخت پيدا کردن او به حقيقت اسمای الهی، آراسته شدن به آنها و متجلی شدن آنها در او می باشد، تا او خلیفه و جانشین خداوند در زمینش شود. او ع نام های فرشتگان را به آنان خبر داد؛ یعنی آنان را از حقيقت نام های الهی که از آن آفریده شده اند، باخبر ساخت. خداوند سبحان همه ی اسم های الهی را به اندازه ی جایگاه و مقام او، به او شناساند؛ اما هر کدام از ملائکه فقط یک نام یا نام هایی را که از آن آفریده شده اند، می شناسند و به این ترتیب حجت بودن آدم ع با علم و حکمت بر آنان به اثبات رسید.

والأمر الثالث في هذا القانون الإلهي هو أمر الله سبحانه وتعالى للملائكة وإبليس بالسجود لآدم، وهذا الأمر هو بمثابة ممارسة عملية

للخليفة ليقوم بدوره كمستخلف، وممارسة عملية لعمال الله سبحانه
(الملائكة) ليقوموا بدورهم كعمال ومتعلمين عند هذا الخليفة (آدم ع).

مورد سوم در این قانون الهی، فرمان خداوند سبحان و متعال به سجده کردن ملائکه و ابلیس به آدم بود. این فرمان، به منزله‌ی اقدامی عملی برای خلیفه بود تا نقش خود را به عنوان جانشین و قائم‌مقام، به انجام برساند، و همین‌طور اقدامی عملی برای کارگزاران خداوند سبحان (ملائکه) بود تا نقش خود را به عنوان کارگزاران و یادگیرندگان در پیشگاه این خلیفه (حضرت آدم ع) اجرا نمایند.

وهذا الأمر ثبت أن حاكمية الله وملك الله في أرضه يتحقق من خلال طاعة خليفة الله في أرضه.

این موضوع ثابت می‌کند که حاکمیت و فرمان‌روایی خداوند در زمینش، از گذرگاه اطاعت از خلیفه و جانشین خداوند در زمینش، محقق می‌شود.

وهكذا فإن جميع المرسلين ومنهم محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) كانوا يحملون هذه الراية: (البيعة لله، أو حاكمية الله، أو الملك لله)، ويواجهون الذين يقرون حاكمية الناس ولا يقبلون بحاكمية الله وملكه سبحانه وتعالى. وهم دائماً متهمون بسبب هذه المطالبة وهذه المواجهة، فعيسى ع قيل عنه إنه جاء ليطلب ملك بني إسرائيل ليس إلا، وقيل عن محمد (صلى الله عليه وآله وسلم): (لا جنة ولا نار ولكنه الملك) أي أن محمداً جاء ليطلب الملك له ولأهل بيته، وقيل عن علي ع إنه حريص على الملك.

به این ترتیب، تمام فرستادگان و از جمله حضرت محمد(صلى الله عليه وآله وسلم) این پرچم را با خود حمل می‌کنند: «**بیعت برای خدا یا حاکمیت برای خدا یا پادشاهی از آن خدا است**» و با کسانی که حاکمیت را از آن مردم می‌دانند و حاکمیت و پادشاهی خداوند سبحان و متعال را قبول نمی‌کنند، مواجه می‌شوند. آنها (فرستادگان) همواره به دلیل این خواسته و این مواجهه‌شان، متهم می‌شوند؛ مثلاً در مورد حضرت عیسی ع گفته شد آمده است تا پادشاهی بنی اسرائیل را مطالبه کند و نه چیز دیگر، و در مورد حضرت محمد(صلى الله عليه وآله وسلم) گفتند: «نه بهشتی در کار است و نه آتش، تنها پادشاهی را می‌خواهد»؛

یعنی محمد آمده است تا سلطنت را برای خود و خانواده‌اش بخواهد و در مورد حضرت علی ع نیز گفته شد که او بر حکومت حریص است.

والحقیقة، أنه من تابع أحوال عيسى أو محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) أو علي ع يجد أنهم معرضون عن الدنيا وزخرفها وما فيها من مال أو جاه، لكن هذا هو أمر الله لهم بأن يطالبوا بملكه سبحانه وتعالى، ثم هم يعلمون أن الناس لن يسلموهم الملك بل سيتعرضون لهم بالسخرية والاستهزاء والهتك ومحاولة القتل أو السجن، فهذا شبيهه عيسى ع يلبسونه تاجاً من الشوك وهم يسخرون منه قبل صلبه، وعلي ع يكسر باب داره ويكسر ضلع زوجته الزهراء (عليها السلام) ويجر من داره والسيوف مشرعة بوجهه، وموسى بن جعفر ع الذي حدد فداً بأنها الملك وخلافة الله في أرضه يسجن حتى الموت، ومع هذا فإن كثيراً من الجهلة جعلوا ما تشابه عليهم من مطالبة صاحب الحق بملك الله سبحانه وتعالى عاذراً لسقطتهم، وهم يصرخون بوجه صاحب الحق الإلهي إنه جاء ليطلب الملك ليس إلا، والحق إنه لو كان خليفة الله في أرضه طالباً للدنيا أو الملك لما طالب به أصلاً وهو يعلم أن هذه المطالبة ستكون حتماً سبباً لانتهاك حرمة والاستهزاء والتعريض به على أنه طالب دنيا.

ولی در حقیقت هر کس احوال عیسی، محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) یا علی ع را دنبال کرده باشد، می‌بیند که آنها از دنیا و زینت‌هایش و هر آنچه از مال و مقام در آن است، روی‌گردانند؛ ولی این دستور خداوند برای آنها است، که حکومت او سبحان و متعال را مطالبه نمایند. آنها می‌دانند که مردم این حکومت را به آنها تسلیم نمی‌کنند بلکه با تمسخر و استهزا و هتک حرمت و اقدام به قتل و زندان افکندن با آنها مواجه می‌شوند. شبیه عیسی ع را تاجی از خار بر سرش می‌گذارند در حالی که قبل از به صلیب کشیدنش، مسخره‌اش می‌کنند. امام علی ع، درب خانه‌اش را می‌شکنند، پهلوی همسرش حضرت زهرا (عليها السلام) را می‌شکنند، او را از خانه‌اش بیرون می‌کشند و شمشیرها را به طرفش می‌گیرند. حضرت موسی بن جعفر ع وقتی فدک را علامت‌گذاری می‌کند که این پادشاهی و حاکمیت خداوند در زمینش است، تا هنگام وفاتش زندانی می‌شود و با وجود همه‌ی اینها بسیاری از جاهلان، آنچه از مطالبه‌ی صاحب حق حاکمیت خداوند

سبحان و متعال برایشان مشتبه شده است را برای خود دلیل قرار می‌دهند تا سقوط کنند در حالی که رو در روی صاحب حق الهی فریاد برمی‌آورند که او فقط برای گرفتن حکومت آمده است نه چیز دیگر. حق این است که اگر خلیفه‌ی خدا در زمینش فقط به دنبال دنیا یا حکومت باشد، اصلاً آن را مطالبه نمی‌کند چون می‌داند این مطالبه به طور قطع سبب هتک حرمت او و مورد استهزا قرار گرفتنش خواهد شد، آن هم با این برچسب که او طالب دنیا است!

ثم لسلك طريقاً آخر يعرفه كل الناس ولكنهم يتغافلون، وهو طريق كل أولئك الذين وصلوا إلى الملك الدنيوي بالخداع والتزوير أو القتل والترويع، فعلى ع يطالب بالملك ويقول أنا وصي محمد وأنا خليفة الله في أرضه، وفي المقابل ذاك الذي وصل إلى الملك الدنيوي أبو بكر بن أبي قحافة يقول: أقيلوني فلست بخيركم.

سپس طریقه‌ی دیگری را پیش می‌گیرد که همه‌ی مردم آن را می‌شناسند اما از آن غفلت می‌ورزند؛ روش تمام کسانی که با خدعه و تزویر یا قتل و ارباب به حکومت دنیوی رسیدند. امام علی ع مطالبه‌ی حکومت می‌کند و می‌فرماید که من وصی محمد و خلیفه‌ی خدا در زمینش هستم و در مقابل، کسی که به حکومت دنیوی می‌رسد یعنی ابوبکر پسر ابی قحافه، می‌گوید: «مرا رها کنید که من بهتر از شما نیستم».

فهل أن علياً طالب دنيا أو أن ابن أبي قحافة زاهد بالملك الدنيوي وهو الذي أنكر حق الوصي ع وتكرر لوصية رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) لأجل الملك الدنيوي؟! ما لكم كيف تحكمون!؟!

آیا علی طالب دنیا بود یا ابن ابی قحافه، زاهد به ملک دنیوی؟! در حالی که او کسی است که منکر حق وصی ع و منکر وصیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شد آن هم برای حکومت دنیوی!! شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید!؟!

والوصية بالخصوص جاء بها كل الأوصياء (عليهم السلام) وأكدوا عليها، بل وفي أصعب الظروف نجد الحسين ع في كربلاء يقول لهم ابحثوا في الأرض لا تجدون من هو أقرب إلى محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) مني (أنا سبط محمد الوحيد على هذه الأرض)، هنا أكد ع على الوصية

والنص الإلهي ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (آل عمران: ۳۴)،
فالذين يفهمون هذه الآية يعرفون أن الحسين ع أراد أن الوصاية
محصورة به ع لأنه الوحيد من هذه الذرية المستخلفة.

در خصوص وصیت، همهی اوصیا (علیهم السلام) آن را آوردند و بر آن تأکید نمودند حتی در خطرترین موقعیتها؛ حسین ع در کربلا به آنها می‌گوید که تمام دنیا را بگردید، نزدیکتر از من به حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را نخواهید یافت (من تنها نوهی محمد بر روی زمین هستم). اینجا او ع بر وصیت و نص الهی تأکید می‌فرماید: «(فرزندانی، برخی از نسل برخی دیگر، و خداوند شنوا و دانا است)». کسانی که مفهوم این آیه را درک می‌کنند می‌دانند که حسین ع می‌گوید که وصیت فقط مختص به او است چرا که او تنها باقی‌مانده از این ذریه‌ی شایسته‌ی خلافت، می‌باشد.

والآن، نعود إلى يوسف لنجد:
حال بازمی‌گردیم به داستان یوسف و می‌بینیم که:

۱- الوصية:

۱ - وصیت:

في قول يعقوب ع ليوسف ع: ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ
الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (يوسف: ۶).

در سخن یعقوب ع به یوسف ع: «(و به این گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تأویل خواب‌ها را به تو می‌آموزد و همچنان که نعمت خود را پیش از این بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود، بر تو و خاندان یعقوب هم تمام می‌کند، که پروردگارت دانا و حکیم است)».

فيعقوب يبين أن يوسف ع وصيه وأنه امتداد لدعوة إبراهيم ع وبكل
وضوح.

یعقوب با وضوح کامل، روشن می‌کند که یوسف ع وصیش است و او استمرار دعوت ابراهیم ع می‌باشد.

وفي قول يوسف ع: ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ (يوسف: ۳۸)، فيوسف ع يؤكد انتسابه إلى الأنبياء (عليهم السلام) وأنه الخط الطبيعي لاستمرار دعوتهم (عليهم السلام).

و در سخن یوسف ع: «(من پیرو آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم، این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس اند)»، یوسف ع تأکید دارد که نسب او به انبیا (عليهم السلام) باز می‌گردد و او، خط سیر طبیعی استمرار دعوت آنها (عليهم السلام) است.

۲- العلم:

۲ - علم:

في قوله: ﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ (يوسف: ۳۷).

در گفته‌ی یوسف ع: «(گفت: طعام روزانه‌ی شما را هنوز نیاورده باشند که پیش از آن، شما را از تعبیر آن خواب‌ها چنان که پروردگارم به من آموخته است، خبر دهم. من آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند، ترک کرده‌ام)».

وفي قوله: ﴿... تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ﴾ (يوسف: ۴۷-۴۹).

و همچنین سخن او: «... هفت سال پی در پی بکارید و هر چه می‌دروید، جز اندکی که می‌خورید، با خوشه انبار کنید * از آن پس، هفت سال سخت می‌آید و در آن هفت سال، آنچه برایشان اندوخته‌اید بخورند مگر اندکی که نگه می‌دارید * پس از آن سالی آید که مردمان را باران دهند و در آن سال افشردنی‌ها را می‌فشرند)».

وفي قوله: ﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْم﴾

(یوسف: ۵۵).

و در این سخن او: «(گفت: مرا بر خزاین این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانایم)».

۳- البيعة لله:

۳ - بیعت از آن خدا است:

في قوله ﴿يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (يوسف: ۳۹-۴۰).

در گفته‌ی یوسف ع: «(ای دو هم‌زدانی، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله، آن خداوند یکتای غالب بر همگان؟ * نمی‌پرستید سوای خدای یکتا را مگر اسم‌هایی (بت‌هایی) را که خود و پدران‌تان آنها را به نام‌هایی خوانده‌اید که خدا حجتی بر اثبات آنها نازل نکرده است. حکمی جز حکم خدا نیست که فرمان داده است که جز او را نپرستید. این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند)».

